

شکوه کلمن رازی مگر نه؟
مفاتیح الجنان سازی مگر نه؟
قویربایی و ولطمتی کر بزد
چراغ شهرش رازی مگر نه؟

قابل حل است.

مسجد النبی چه مؤدب نشسته اند
ز خلسه ی صبح، لبالب نشسته اند
قوم قلم به دست که در پیش منبرند
محو نگاه شارح مذهب نشسته اند
با ورد صبحگاه امامند همفص
گاهی شهید جذبه ی یارب نشسته اند
مثل ابو بصیر فراوان که در سکوت
با درس صبح آمده تا شب نشسته اند
با دفتر و دوات، شیوخ مذاهیند
خود معترف به چهل مرکب نشسته اند
پیران فقه و فلسفه احساس می کنند
ایجد خواننده باز به مکتب نشسته اند
آن قوم بی ستاره در آن سو منجمند
بی اعتنا به اختر و کوکب نشسته اند
سر گشتگان جبری و دهری به اختیار
مسحور بحث و وسعت مشرب نشسته اند
پهناروست گستره ی خطبه های او
آنجا چه بی شمار مخاطب نشسته اند
بالموجب از آن همه دشنام گاه گاه
در ماهتاب یکسره با تب نشسته اند
بر منبرست او که شکوهش زبانزدست
شمس الضحی ست صادق آل محمد است
حجه الاسلام محمد حسین انصاری نژاد

هرم آتش حال انسان را دگرگون می کند
درد تنهایی انسان را صد افزون می کند
هر کسی یک بار شرح ماجرایش را شنید
کوه هم باشد دلش را سخت محزون می کند
حرف بد ، زخم زبان ، دشنام ، بی حرمت شدن
هر که باشی باز هم چشم تو را خون می کند
دل ندارد بی خیایی که به تاریکی شب
مرد حق را بی عیا از خانه بیرون می کند
قصه ویرانی قبرت عزیز فاطمه
قلب های شیعیان را سخت محزون می کند
زائر تو بودن و گریه نکردن ساده نیست
حال قبرت حال ما را هم دگرگون می کند
روز محشر باز هم لطف خدای شما
این بدهکار تو را این بار مدیون می کند
آتش گرفت خانه سرت درد می کند
انگار باز هم کرم درد می کند
سنی ازت گذشته تو شیخ الاثمه ای
دارد تمام دور و برت درد می کند
وقت نماز بود گمانم رسید و بعد
دنیا دوباره در نظرت درد می کند
آن قدر بد تو را وسط کوجه ها کشید
دارد تمام بال و پرت درد می کند
دشنام مثل نقل و نبات است بر سرت
این بار قلب پر شررت درد می کند
دستت سپر شده نخورد تازایانه ها
نقطه به نقطه سپرت درد می کند
این روضه یادگاری گودال قتلگاه
با این سخن دوباره سرت درد می کند
یا حضرت حسین فدای لیت شوم
از فرط تشنگی جگر ت درد می کند
یا حضرت حسین چرا زیر سم اسب
این جسم ریز و مختصر درد می کند
بالی روضه ها وسط روضه حسین
اشک روان ز چشم ترت درد می کند

حسین صیامی

کاش من هم به لطف مذهب نور
تا مقام حضور می رفتم
کاش مانند یار صادقان
بی امان در تنور می رفتم

علم عالم در اختیار شمامست
چیر در این مسیر حیران است
چشم هایت طیب و بیمارش
یک جهان جابر بن حیان است

روز و شب را رقم بزین آخر
ماه و خورشید در مرکب توست
ملک لا هوت را مراد تویی
آسمان ها مرید مذهب توست

قصه تکرار می شود یعنی
باز هم در مدینه عاشق نیست
کوچه در کوچه شهر را گشتم
هیچ کس با امام ، صادق نیست

خواب دیدم که پشت پنجره ها
روبروی بقیع گریانم
پایه پای کبوتران حرم
در بی آن هزار پنهنام

گریه در گریه با خودم گفتم
جان افلاک پشت پنجره هاست
آی مردم! تمام هستی ما
در همین خاک پشت پنجره هاست

سیدحمیدرضا برقمی

چشم انداز دوم
شعر حضرت شاهچراغ (ع)

دلشدگان دلبر رعنا رسید
چشم بیارید که زیبا رسید
خسته نبوید دگر راه را
تشنه نمیرید که دریا رسید
غنچه بگو پرده ز رخ بر کند
فصل بهار خوش گلها رسید
عشق بگو خیمه به عالم زند
یوسف مجموع زلیخا رسید
گرچه دل از سینه برون تاخته
مایه آرامش دلها رسید
من شدم و دفتری از واژه ها
سر زده تا جوهر معنا رسید
چهره ز غم‌های کهن دور شد

آستان مر چشمه سرایان احمدی و محمدی علیها السلام



هر صبح، که با نام خدا چشم گشایم،
یا شوق، به دیدار تو ای شاه بیایم
هر صبح، همه سجده شکر و همه خوشحال
از فیض زیارت، همه ممنون خدایم
یا شاهچراغ! این حرمت باغ بهشت است
تا پیش تو هستیم همه غرق صفایم
ای رود صفا! ای بحر کرم! ای اقیانوس!
در جاری لطف تو همه غرق شاییم
ما مردم شیراز، شده شامل ای لطف:
نایل به ملاقات تو، هر صبح و مساییم
شاهان جهان، یکسره تا کام گذشتند
ماییم که در خدمت تو، کامرواییم
تو باغ بهار آوری این شهری و ما نیز
چون پنجره ای رو به گلستان تو وائیم
تو شاهچراغی! تو چراغ شب این قرن
با فیض تو از ظلمت این خاک، جداییم
ما مردم شیراز، که مهمان تو هستیم
در معرض لطف و نظر خاص خدایم
ای اوج راهی! گل آرامش این شهر!
در خدمت تو، از غم و از درد، رهاییم
صحن تو مطهر، ز گل نام حسین است
پیش تو و انکار که در کرب و بلاایم
روزی که نبینیم تو راستگ و سقاایم
روزی که به دیدار تو آییم، طلاایم
ای گنبد زیبای تو یاد آور مشهد
پیش تو به یاد حرم و صحن رضاییم
حس می کنم انکار که در غار حراییم
شاهان جهان، کاذب و تو شاه حقیقی
تنها به درد توست که یک عمر، گداییم
ما را به جهان، این شرف و فخر و هنر، بس:
دلداه ای شو دیده سر آل عباسیم
تو بوده ای انگیزه که ما نیز در این شهر
شاعر بشویم و هنر خود بنماییم!
صد شکر که مقدر شده مرثیه ای چند
در منقبت و مدح تو آقا! بسراییم
با یاد ز مظلومیت تلخ تو گووییم:
ما منتظر منتقم خون خداییم
هست آرزوی ما همه، فردای قیامت،
با آرزوی دیدن تو چشم گشاییم

عبدالحسین خادم الحسینی

در باغ صفا سرو سرافراز خوش است
عاشق که کند عشق خود ابراز خوش است
بر کرب و بلا سلام ما بر سران
با شاهچراغ شهر شیراز خوش است
عمریست که دور علم شاه چراغیم
دلداه صحن و حرم شاه چراغیم
قریان صفا و کرمحتی کن
ما کفتر خان کرم شاه چراغیم

جعفر زارع خوشدل

دلشدگان دلبر رعنا رسید
چشم بیارید که زیبا رسید
خسته نبوید دگر راه را
تشنه نمیرید که دریا رسید
غنچه بگو پرده ز رخ بر کند
فصل بهار خوش گلها رسید
عشق بگو خیمه به عالم زند
یوسف مجموع زلیخا رسید
گرچه دل از سینه برون تاخته
مایه آرامش دلها رسید
من شدم و دفتری از واژه ها
سر زده تا جوهر معنا رسید
چهره ز غم‌های کهن دور شد

لطف پیدای تو و گریه‌ی پنهانی من
و خدا خواست که از دست تو درمان برسد
خواست تا عطر علی‌ش به خراسان برسد
یا رضا گفتم و وا شد به نگاهت گر ه
چه خبرها که رسید از دل این پنجره ها
یا رضا گفته و بینا شده چشمان کسی
یا رضا گفته اسیری که به دادش برسی
عشق یعنی به هوایت گذر از دامن و دشت
عشق در شوق سلامی ست، سر ساعت هشت
عشق در قلب قطاری است که از قم برسد
در نمازی است که تا رکعت هشتم برسد

قاسم صرافان

دست من یک لحظه هم از مرقدت کوتاه نیست
هرکسی راهش بیفتد سمت تو گمراه نیست
با قطاری کهنه و ارزان به پابوس آمدم
تا نگویند این زیارت فی سبیل الله نیست!
عشق بازی با زیارت فرق دارد، این حرم
در نگاه عاشقان تنها زیارت گاه نیست
زائرت را بی خود از خود می کنی با این حساب
در حرم جایی برای آدم خودخواه نیست
از کبوتر های روی گنبدت آموخیم
عبد اگر بالا نشیند کسر شأن شاه نیست
بنده ی شاه خراسانم که لطفش دائم است
ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست

حسین طاهری

تا جلوه ات در صحن(یا قدوس)می افتد
زیبایی رنگ از پر طاووس می افتد!
خورشید وقتی که خبر از تو نمی آرد
تنگ غروب از چشم اقیانوس می افتد!
اما یقین دارم از نبض عبور تو
جر یان سو سو از رگ فانوس می افتد
من حتم دارم از نفسهای بلند توست
برگی که با آرامشی محسوس می افتد
تو یک امید ناگهانی، مثل برقی که
در چشمهای آهویی محبوس می افتد!!
هی می نوازی شانه های شهر را آرام
هر شب که خواب شهر در کاپوس می افتد
شور غریبی می کنی بر پا شب جمعه
وقتی گذار تو به شهر طوس می افتد
پس اتفاق افتاده ای و از عبور توست
هر لرزشی بر شعله ی فانوس می افتد!!

عالیه مهرابی

یک آسمان آندوه، یک دنیا پریشانی
حالا چه ترسی دارم از این نابسامانی
حس می کنم جامانده ام در وسعت تردید
معنای این سردرگمی ها را تو می دانی
آهوتیرین سرگشته ام ردی ز من باقی است
ضامن شو این آشفته را پیدای پنهانی
دل خسته از این ناکجا آباد ویرانم
یک کج صدایم کن از آن ایوان نورانی
من هر کجا باشم دلم سمت تو می چرخد
ای مهر هشتم، قبله ام، ماه خراسانی
این دل کبوتر می شود پر می گشاید، آه
تاکنبدت می آید این چشمان بارانی
سوی تو می آیم صدایت می کنم، آقا
داند غزل گل می کند در بیت پایانی

زهراسادات جعفری

قلبی شکست و دور و برش را خدا گرفت
نقاره می زنند ... مریضی شفا گرفت
دیدنی که سنگ در دل آینه آب شد
دیدنی که آب حاجت آینه را گرفت
خورشید آمد و به ضریح تو سجده کرد
اینجا برای صبح خودش روشنا گرفت
پیغمبری رسید و در این صحن پر ز نور
در هر رواق خلوت غار حرا گرفت
از آن طرف فرشته ای از آسمان رسید
پروانه وار گشت و سلام مرا گرفت
زیر پرش نهاد و به سمت خدا پرید
تقدیم حق نمود و سپس ارتقا گرفت
چشمی کنار این همه باور نشست و بعد
عکسی به یادگار از این صحنه ها گرفت
دارم قدم قدم به تو نزدیک می شوم
شعرم تمام فاصله ها را فرا گرفت
دارم به سمت پنجره فولاد می روم
جایی که دل شکست و مریضی شفا گرفت

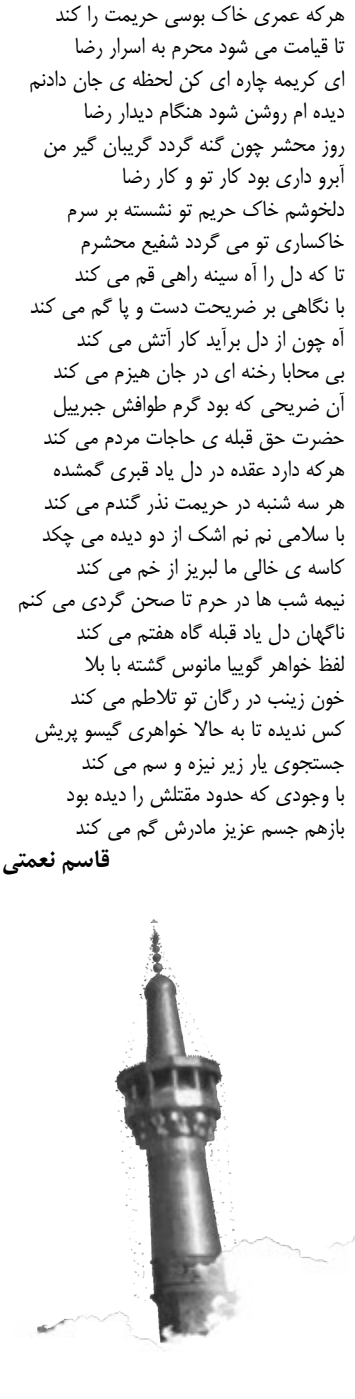
رحمان نوازنی

خاتون شهر آینه هایی بزرگوار
زهرا ی شهر یثرب مایی بزرگوار
چشم ملک ندیده دمی سایه ی تو را
ناموس بارگاه خدایی بزرگوار
این قوم را به راه حقیقت کشانده ای
موسای بی عبا و عصایی بزرگوار
فرمانروای ملک صبایی بزرگوار
گم کرده ایم کعبه ی حاجات و آمدم
نزد شما که قبله نمایی بزرگوار
من گریه می کنم که نگاهی کنی مرا
آری همیشه عقده گشایی بزرگوار
باران رحمت ازلی سهم مان شده
بی شک دلیل فیض شمایی بزرگوار
بانوی مهربان کدامین قبیله ای ؟
امشب بگو که اهل کجایی بزرگوار
خلقت شبیه پیر کریم عشیره است
الحق ز نسل شیر خدایی بزرگوار
فهمیدم از شلوغی صحن و سرای تان
هر لحظه مامن فقرایی بزرگوار
فرقی نمی کند چقدر نذر می کنند؟
باب المراد شاه و گدایی بزرگوار
اینجا مریض ها همگی خضر می شوند
سرچشمه ی حیات و بقایی بزرگوار
از لحن گریه کردن زوار واضح است
در قم، بقیع اهل بکایی بزرگوار
یادت نمی رود چه قراری گذاشتیم؟
محشر دم بهشت بیایی بزرگوار

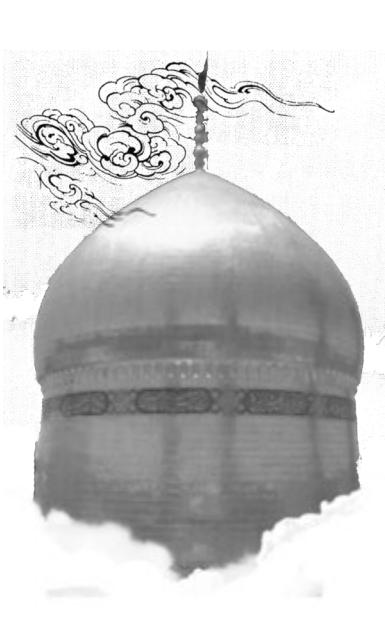
وحید قاسمی

تو مسیحا زاده اما دختر موسی شدی
مریم قدسیه ی ذریه ی طاها شدی
یک نخی از چادرت مانند کیمه محترم
قبله ی عرشى ترین سجاده ی دنیا شدی
بوسه بر دست تو بر سادات واجب می شود
چون ستون عصمت الله بنی الزهرا شدی
در میان شوره زار قم بهشتی ساختی
مثل کوثر آمدی جوشیدی و دریا شدی
جا جلالت غرق نورت گوشه ی عرش خداست
در تقرب بر خدا بالاتر از بالا شدی
وحی نازل بر لبانت استناد هر حدیث
مثل بنت المصطفی صدیقیه ی کبری شدی
پیش پایت آینه ای باشد قیام موسوی
با جلالت قاطمی خاتون بی همتا شدی
ناز چشمان تو و ذکر خندهای پندر
کو رسول الله بیند ثانی زهرا شدی
خواهر سلطان عالم کار سلطان می کند
بر حسین خانواده زینب کبری شدی
خنده ی معصوم تو آرامش جان رضا
بهترین تمکین قلبت صوت قرآن رضا
از همان اول دلت گشته گرفتار رضا
بین صحن چشمه‌ای نقش رخسار رضا
جنس ی که قیمت که جایش در حرم یار نیست
عشق تو باشد متاع ناب بازار رضا
یوسف بازار ما چون پرده بردار ز رخ
عاشقی چون تو فقط باشد خریدار رضا
همچنان آینه ای پیداست رفتار رضا
تا میان خلیفه ها تفسیر قرآن می کنی
کاملا باشد کلامت عین گفتار رضا
آمدی تا پرچم مشوق بر شانه کشی
در حرم عاشقی باشی علمدار رضا
هرکه عمری خاک بوسی حریمت را کند
تا قیامت می شود محرم به اسرار رضا
ای کریمه چاره ای کن لحظه ی جان دادم
دیدم او روشن شود هنگام دیدار رضا
روز محشر چون گنه گردد گریبان گیر من
آبرو داری بود کار تو و کار رضا
دلخوشی خاک حریم تو نشسته بر سرم
خاکساری تو می گردد شفیع محشرم
تا که دل را آه سینه راهی قم می کند
با نگاهی بر ضریحت دست و پا گم می کند
آه چون از دل برآید کار آتش می کند
بی محابا رخنه ای در جان هیزم می کند
آن ضریحی که بود گرم طوافش جبریل
حضرت حق قبله ی حاجات مردم می کند
هر که دارد عقده در دل یاد قبری گمشده
هر سه شنبه در حریمت نذر گندم می کند
با سلامی نم نم اشک از دو دیده می چکد
کاسه ی خالی ما لبریز از خم می کند
نیمه شب ها در حرم تا صحن گردی می کنم
ناگهان دل یاد قبله گاه هفتم می کند
لفظ خواهر گویا مانوس گشته با بلا
خون زینب در رگان تو تلاطم می کند
کس ندیده تا به حالا خواهری گیسو پریش
جستجوی یار زیر تیره و سم می کند
با وجودی که حدود مقتلش را دیده بود
بازهم جسم عزیز مادرش گم می کند

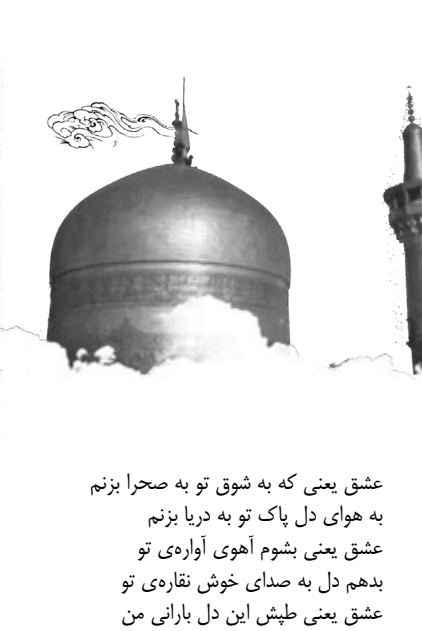
قاسم نعمتی



چشم انداز چهارم (س)
شعر حضرت معصومه (س)



چشم انداز سوم
شعر حضرت امام رضا (ع)



عشق یعنی که به شوق تو به صحرا یزنم
به هوای دل پاک تو به دریا یزنم
عشق یعنی بشوم آهوی آواره‌ی تو
بدهم دل به صدای خوش نقاره‌ی تو
عشق یعنی طیش این دل بارانی من